

به نام هستی نگار

سردار مئی

برداشتی از زندگی ستارخان

ز یزدان و از ما بر آن کس درود *** که تارش خرد باشد و داد پود
که ایران بهشت است یا بوستان *** همی بوی مشک آید از بوستان
سپندار پاسبان ایران تو باد *** ز خرداد روشن روان تو باد
ندانی که ایران نشست من است *** جهان سر به زیر دست من است
هنر نزد ایرانیان است و بس *** ندادند شیر ژیان را به کس

سعدی شیرین گفتار می گه هر نفسی که فرو می رود مُمِدّ حیات است و چون
برمی آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی
شکری واجب.

بنده همان به که ز تقصیر خویش *** عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش *** کس نتواند که به جای آورد

بعد سلام و آرزوی سلامتی برای خودتون و خانواده‌هاتون، بی فوت وقت می‌خوایم
بریم سر خط نقل امروز و این روزگار، حکایت امروز ما راجع به مردیه که شما
حکمن اسمش رو شنیدین یا با رشادت‌هاش آشنایین. امروز می‌خوایم کتاب
زندگی مردی رو ورق بزنیم که به خاطر رشادت و حمایتش از آزادی وطن مردم
بهش یه لقب دادن به اسم سردار ملی. می‌خوایم راجع به ستارخان حرف بزنیم.

اشاره به تصویر سردارخان

ستارخان سومین پسر حاج حسن قراچه‌داغی بود که سال ۱۲۴۵ خورشیدی
در روستای سردار کندی ورزقان از آذربایجان شرقی به دنیا اومد. پدر ستارخان
بزاز بود یعنی شغل پارچه‌فروشی داشت و ستارخان هم تو همون دوران کودکی
و نوجوانی وردست باباش تو روستاهای منطقه‌ی ارسباران پارچه‌فروشی
می‌کردن.



اشاره به تصویر برادران ستارخان

ستارخان دوتا داداش بزرگتر از خودش داشت که همراه برادرش از همون بچگی عاشق سوارکاری و تیراندازی بودن و برادر بزرگش به اسم اسماعیل زندگیش شده بود سوارکاری و تمرین فنون نظامی و تیراندازی و نشست و برخاست با خوانین و بزرگان محلی تا سری شده بود تو سرای منطقه‌ی ارسباران و همین هم سرآخر کار دستش داد و وقتی شایعه شد که اسماعیل به یکی از مخالفان حکومت مرکزی پناه داده و اونو مخفی کرده، مأموران حکومتی اومدن سر وقتش، دستگیرش کردن و بعد هم اعدام.

حالا چرا اینو گفتیم؟ برای این که کشته شدن ناجوانمردانه‌ی برادر به دست حکومت قاجار تبدیل شد به نفرت ستارخان از قاجارها و اختلافش با حکومت از همون سن بچگی.



اشاره به تصویر مهاجرت خانواده ستارخان در راه

اعدام برادر بزرگتر باعث شد تا حاج حسن قراچه‌داغی تصمیم بگیرد با خانواده‌اش مهاجرت کند به سمت تبریز و در محله امیرخیز اقامت گزید و همون جا بود که ستار در زمره‌ی لوطیان تبریز قرار گرفت. حالا لوطیا کیا بودن؟ گوش بده تا بگم:

لوطیان یا همان اهل فُتُوَت اخلاق و عادات بخصوصی داشتند، به دفاع از حقوق طبقات زحمتکش بر می‌خاستند و با حکومت و مأمورین دولت همیشه مخالفت می‌کردند، ریشه‌ی لوطی‌صفتی و لوطی‌بازی هم به دوران صفوی برمی‌گردد چنان‌که در عصر شاه طهماسب صفوی عده‌ای از لوطی‌ها طغیان کردند و به مجازات رسیدند.



اشاره به تصویر ستارخان در تفنگداران مظفرالدین میرزا

آقا ستار توی تبریز چون در سوارکاری و تیراندازی مهارت داشت وارد تیم تفنگداران مظفرالدین میرزا که اون موقع ولیعهد شاه قاجار بود شد و لقب ستارخان از همین جا به اسمش اضافه شد. از جمله کارهایی که تو این مدت ستارخان انجام داد تعقیب راهزنان ترکمان بود که تا مشهد دنبال اون‌ها رفت تا نابودشون کنه. بعد یه مدت هم که این کارو با روحیاتش جور ندید از این تیم زد بیرون و رفت سراغ خرید و فروش اسب.

ستارخان علاوه بر شجاعت و جسارت ذاتی انسان معتقد و اهل حلال و حرام هم بود و به شدت امین مردم بود و رو همین حساب تاجرای شهر و مالکان و ثروتمندان نگهداری یا محافظت از اموال خودشون رو به دست ستارخان می‌سپردن.

راجع به عیاران تو تاریخ ایران چیزی شنیدین؟



اشاره به تصویر یعقوب لیث

معروف‌ترین عیار ایرانی این آدمه، یعنی یعقوب لیث صفاری که سلسله‌ی صفاریان رو تو ایران تأسیس کرد و مدتی هم او و فرزندان‌ش پادشاهان ایران بودن و در مقابل ظلم خلفای عباسی حامی مردم ستم‌دیده بودن؛ عیاران از اغنیا می‌گرفتن و ثروت اون‌هارو بین فقرا تقسیم می‌کردن یه جور رابین‌هود ایرانی بودن. ستارخان هم مدت کوتاهی در تبریز برای دفاع از حقوق مردم فقیر کار عیاری انجام می‌داد و بعد از مدتی به سامرا تو عراق رفت. ستارخان که همیشه مدافع مظلومان بود وقتی تو سامرا دید بعضی از خادمای حرم، با زور بدرفتاری می‌کنن همراه چندتا از جوونای آذری خادمای بدرفتار رو تنبیه کرد.

اشاره به تصویر دستگیری ستارخان در سامرا

این اتفاق باعث دستگیری ستارخان شد اما این چهره،

اشاره به تصویر میرزای شیرازی

یعنی میرزای شیرازی که تو غائله‌ی معروف نهضت تنباکو فتوای تاریخی تحریم مصرف تنباکو رو صادر کرده بود واسطه شد تا ستارخان آزاد بشه و به ایران برگرده.



اشاره به تصویر ستارخان در صف اول تظاهرات مردم تبریز در حمایت از مشروطیت

با پاگرفتن نهضت مشروطیت در ایران، ستارخان هم که از دستگاه حاکمه و ظلم زیاد به مردم ناراضی بود به صف مجاهدین مسلح و مشروطه‌خواه پیوست ستارخان در مقابل قشون عظیم محمدعلی شاه که پس از به توپ بستن مجلس و تعطیلی آن، برای دستگیر کردن مشروطه‌خواهان تبریز به آذربایجان آمده بودن ایستادگی کرد و دعوت انجمن ایالتی آذربایجان که خود را جانشین مجلس بمباران شده معرفی می‌کرد، قبول کرد. همین انجمن به واسطه رشادتهای ستارخان و باقرخان به آنان لقب سردار ملی و سالار ملی اعطا کرد.

اشاره به تصویر باقرخان و ستارخان در کنار هم

این دوتا چهره رشادت و شجاعت زیادی در مقاومت برابر استبداد از خودشان نشون دادن و تو ماجرای محاصره‌ی تبریز توسط قوای محمدعلی شاه که تقریباً یک سال طول کشید فرماندهی نیروهای مقاومت رو به عهده داشتن. ستارخان به همراه سایر مجاهدین و باقرخان حدود یکسال در برابر قوای دولتی ایستادگی کرد و نگذاشت شهر تبریز به دست طرفداران محمدعلی شاه بیفتد.



او در مجموع ۱۱ ماه رهبری مجاهدین تبریز و آرامنه و قفقازی‌ها را برعهده داشت و مقاومت شدید و طاقت‌فرسای اهالی تبریز در مقابل ۳۵ تا ۴۰ هزار نفر قشون دولتی به فرماندهی او صورت گرفت، به طوری که شهرتش از مرزها گذشت و نامش به گزارش‌های نشریات اروپایی و آمریکایی از تحولات ایران راه یافت.

اشاره به تصویر حرکت قوای روس

پس از ماه‌ها محاصره تبریز، قوای روسیه با موافقت دولت انگلیس و محمدعلی شاه، با گذر از مرز به سوی تبریز حرکت کردند و راه جلفا را گشودن با این نیت که ستارخان و باقرخان تسلیم بشن و تبریز سقوط کنه اما ستارخان اهل سازش نبود تا روس‌ها به تبریز رسیدن.

ستارخان با نیروهای منتظر به فرصت بودن و همین که روس‌ها کمی عقب نشستند مردم شهر به رهبری ستارخان در برابر رحیم‌خان، حاکم مستبد تبریز قیام و او را از شهر بیرون کردند، اندکی بعد ستارخان زیر فشار دولت روس، دعوت تلگرافی جمعی از ملی‌گرایان مشروطه‌خواه را پذیرفت و با لقب سردار ملی به سوی تهران حرکت کرد. در این سفر باقرخان، سالار ملی نیز همراه او بود. این سفر که به دعوت دولت مشروطه انجام شد در ظاهر به بهانه تجلیل از ستارخان و باقرخان صورت گرفته بود اما یک تله برای ستارخان و یار مهربانش باقرخان بود.



اشاره به تصویر ستارخان و باقرخان در میان تهرانی‌ها و جشن و پایکوبی

ستارخان و باقرخان در میان هلهله جمعیت زیادی از مردم و رجال شهر تبریز از منزل خود بیرون آمدند و به سوی تهران حرکت کردند. در بین راه نیز در شهرهای میانه، زنجان، قزوین و کرج استقبال باشکوهی از این دو مجاهد راه آزادی به عمل آمد و هنگام ورود به تهران نیمی از شهر از جمله فرزندان آیت‌الله بهبهانی و برخی دیگر از بستگان وی، برای استقبال به مهرآباد شتافتند و در طول مسیر چادرهای پذیرایی آراسته با انواع تزئینات، و طاق نصرت‌های زیبا و قالی‌های گران قیمت و چلچراغ‌های رنگارنگ گسترده.

در سرتاسر خیابان‌های ورودی شهر تهران، تابلوهای زنده باد ستارخان و زنده باد باقرخان مشاهده می‌شد. تهران آن روز سرتاسر جشن و سرور بود. نیروها و تفنگداران ستارخان و باقرخان که خیلی زیاد بودن هرکدام جداگانه در دو باغ بزرگ اردو زدن. حالا وقت اجرای نقشه‌ای بود که این دو نفر برای اون به تهران کشونده شده بودن.



پس از چند روزی که نیروهای هر دو طرف در محل‌های تعیین شده اسکان یافتند مجلس طرحی را تصویب کرد که تمامی مجاهدین و مبارزین غیرنظامی از جمله افراد ستارخان و خود او می‌بایست سلاح‌های خود را تحویل می‌دادند. ستارخان که بوی توطئه رو احساس کرده بود در برابر این طرح مقاومت کرد و حاضر به خلع سلاح خودش و نیروهایش نشد از اون جایی که

اشاره به تصویر مستوفی رئیس‌الوزراء

مستوفی رئیس‌الوزراء و بیشتر وزیران از ستارخان هم کینه و هم ترس داشتن، سردار اسعد بختیاری رو که اون هم نقش مهمی در فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان داشت تحریک کردن تا با اون‌ها هم‌سو بشه به تدریج مجاهدین دیگری که اون‌ها هم با این طرح مخالف بودند به ستارخان و یارانش پیوستند و این موضوع باعث هراس دولت مرکزی شد. سردار اسعد که فرماندهی کل نیروهای نظامی بود به ستارخان پیغام داد که «به سوگندی که در مجلس خوردید وفادار باشید و از عواقب وخیم عدم خلع سلاح عمومی بپرهیزید»، اما باز یاران ستارخان راضی به تحویل سلاح نشدند.



بالاخره دولت مشروطه با سه هزار نیرو، به فرماندهی یی‌رم‌خان ارمنی، یار قدیمی ستارخان در تبریز و رئیس نظمیه وقت، باغ محل استقرار ستارخان را محاصره کردند و وقتی در باغ اتابک به دستور یی‌رم سوزانده شد، جنگ شدت گرفت. در این جنگ قوای دولتی از چند عراده توپ و پانصد مسلسل شصت تیر استفاده کردند و به فاصله ۴ ساعت ۳۰۰ نفر از افراد حاضر در باغ کشته شدند. ستارخان هم ساعتی بعد از شروع درگیری قصد خروج از راه پشت‌بام داشت که در مسیر پله‌ها، تیری به پایش اصابت کرد و مجروح شد. اندکی بعد قوای دولتی سردار ملی را دستگیر کردند..

اطلاعیه‌ی وزارت داخله هم که خیلی خنده‌دار بود: «در اجرای احکام خلع سلاح مجاهدین، قوای دولتی عده‌ای متمرّد را در باغ اتابک محاصره و ظرف سه ساعت متمرّدین کلاً مغلوب و سیصد و پنجاه نفر گرفتار و در نظمیه محبوس شدند.» هم‌زمان نمایندگان خراسان در مجلس نیز طی تلگرافی به انجمن ایالتی خراسان بدون اشاره به تعداد کشته‌ها عنوان می‌کنند که «اشرار در منزل سردار ملی جمع، متأسفانه ایشان را مجبور نموده نگذاشتند از جزء اشرار خارج شود. دولت به قوه قهریه قانون خلع اسلحه اجراء، سردار و سالار ملی محترماً به منزل علی‌حده منتقل، اشرار گرفتار»



سه ماه بعد از این وقایع، یاران ستارخان سرانجام خلع سلاح را پذیرفتند. ستارخان نیز خانه‌نشین شد و پزشکان حاذق برای مداوای پای او تمام تلاش خود را کردند، اما معالجات به جایی نرسید و ستارخان سردار ملی در تاریخ ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۳۲ هجری قمری برابر با ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی در حالی که ۴۸ سال بیشتر نداشت، در تهران درگذشت. پیکر او را در بقعه باغ طوطی در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم حسنی در شهرری به خاک سپردند.

که ایران بهشت است یا بوستان *** همی بوی مشک آید از بوستان
سپندار پاسبان ایران تو باد *** ز خرداد روشن روان تو باد
ندانی که ایران نشست من است *** جهان سر به زیر دست من است



بله رفقای خوب و همراهان مهربان اونی که می‌خواد نامش به نیکی در تاریخ
جاودانه بشه همیشه در معرض تندبادهای روزگار هست اما وقتی عشق و ایمان
با هم در دل باشن هیچ موجی جلودار شما نخواهد بود. همون طوری که
ستارخان به درستی کارش ایمان داشت و با عشق به وطن اون رو به سرانجام
رسوند.

تا یه روایت دیگه و یه نقل تازه‌تر حق پشت و پناhton

